

## متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

محل نزاع در تخری اصولی یا فقهی یا کلامی

یک نظر این بود که در موارد احکام ظاهری تخری نداریم و لذا احکام ظاهری از محل بحث خارج است . حکم ظاهری 2 معنا دارد:

1. گاهی مراد فقط حکم اصول عملیه است؛ لذا در طرق و امارات و بینه و خبر واحد و فتوای فقیه جزء حکم واقعی قرار می گیرند جهتش هم این است که روایت بعنوان این که مکلف شک دارد نیست بلکه ادعای روایت این است که دارد حکم واقعی را بیان می کند. این را حکم ظاهری به معنای الاخص گویند.

2. گاه مراد اعم است و تمام مواردی که مکلف یقین ندارد و شک دارد را شامل می شود. قهرا امارات و خبر واحد هم در حکم ظاهری قرار می گیرد و لذا یقین در حکم واقعی قرار می گیرد البته در یقین هم هر جا اشتباه باشد جزء حکم ظاهری قرار می گیرد بر طبق مبنایی که گوید در یقین هم حکمی است.

مراد ما از حکم ظاهری معنای اعم است. لذا متوهم وقتی گوید حکم ظاهری یعنی امارات و اصول عملیه و فتاوی فقیه؛ لذا بحث مهمی داریم چون رسیدن به حکم خدا برای فقیه نوعا یا از طریق روایات یا خبر واحد یا شهرت و اجماع و... است. خلاصه متوهم می گفت در موارد طرق و امارات و اصول عملیه هر چه داریم معصیت است نه تخری.

مرحوم خوئی هم اشکال کرد و ما هم فرمایش مرحوم خوئی را نقد کردیم و تقریبا با قسمت آخر حرف متوهم را زنده کردیم؛ به این بیان که متوهم می خواهد بگوید بالاخره در موارد طرق و امارات یک دستور داریم ولو به قول شما طریق است یا جایی دیگر مرحوم خوئی گوید الغاء احتمال خلاف که خبر واحد را بگیر و اگر چه گمان داری ولی طبق خبر واحد عمل کن یا اگر مقلد است اخذ فتوای اعلم که راهی برای واقع است را اخذ کند. به مرحوم خوئی گوئیم همه ی این ها درست ولی بالاخره این دستور را مخالفت کرده است و الغاء احتمال خلاف نکرده است و لذا این شخص معصیت کرده است.

### رد توهم

عرض ما به متوهم که گوید در حکم ظاهری همیشه معصیت است نه تخری این است که ما واقعا و وجدانا بین اماره خلاف واقع با اماره مطابق واقع فرق می بینیم. مثلا وقتی یک نفر دستور مجتهد را عمل نمی کند و بعد از 10 سال معلوم می شود اشتباه بوده است این اماره خلاف واقع است ولی این شخص وظیفه داشته گوش کند. برخی مواقع هم بعد 10 سال خود مقلد مجتهد می شود و متوجه می شود حرف مجتهدش درست بوده است و مثلا قاطع می شود فتوای مجتهدش درست بوده است آیا این دو وضعیت مثل هم است؟ طبق بیان متوهم باید بگوئیم این دو وضعیت با هم فرق ندارد چون متوهم می گفت ما چیزی بنام تخری نداریم و هر چی داریم معصیت است و لذا هر دو معصیت است ولی به نظر ما این دو وضعیت فرق دارد چون در یک جا مخالفت واقع شده است و در یک جا مخالفت واقع نشده است لذا همین مقدار کفایت می کند ما در یک جا واژه ی معصیت را بکار ببریم آن جایی که اماره درست بوده است و جایی واژه ی تخری را بکار ببریم ، آن جایی است که اماره خلاف واقع باشد و حق با مقلد بوده است عملا ولو از روی بد طینتی فتوای مجتهد را نگرفته است ولی بالاخره خلافی نکرده است؛ به این معنا که حکم خدا را زیر پا گذاشته باشد. بعبارت اخری ما در این جا به متوهم گوئیم اگر شما نسبت به حکم ظاهری می گوئید معصیت شده است، درست است و در این موقع مبانی قبل پیش می آید که ما حکم ظاهری داریم یا نداریم ، ولی نسبت به حکم واقعی که قطعاً وضعیت فرق می کند یعنی نسبت به حکم واقعی می توان گفت تخری شده می توان گفت معصیت شده است آنجایی که

مطابق واقع بوده معصیت شده است و آنجایی که مخالف واقع بوده است تجری شده است. بعبارت دیگر تجری و معصیت را نسبی حساب کنیم به این بیان که کسی که فتوای مجتهد را مدتی گوش نمی کند و بعد هم معلوم می شود مجتهد اشتباه می کرده است، نسبت به حکم ظاهری معصیت کرده است و نسبت به حکم واقعی تجری بوده است؛ بلکه اگر فتوای مجتهد درست باشد هم نسبت به حکم واقعی و هم نسبت به حکم ظاهری معصیت کرده است. این هم که گوئیم حکم واقعی به این دلیل است که بر طبقش اماره قائم شده است و اماره هم منجز واقع است.

#### جواب مرحوم صدر به متوهم

مرحوم صدر طبق تقریرات از ایشان این توهم را جواب داده اند منتهی نه از طریقی که مرحوم خوئی وارد شدند و نه از طریقی که ما بیان کردیم، بلکه این طور جواب داده اند (حرف قابل دقتی است و اگر ثابت شود جاهای دیگر هم بدر می خورد) که ما در طرق و امارات مبانی متفاوتی داریم از مبناهای برخی سنی ها که گویند در طرق و امارات حکم هر چه که هست واقعی است و برخی شان حتی گویند واقع هیچ چیز نیست و هر چی هست مودای اماره است و لذا به این مطلب می رسند که مجتهد مصیب است چون اجتهاد مجتهد اماره است و اماره را هم واقع می دانند؛ ولی در میان امامیه از این که گویند خداوند طبق اماره حکم جعل می کند این می شود حکم ظاهری در طول حکم واقعی و چون در طول هم است مشکلی ندارد، هر جا به حکم واقعی رسید به واقع و هر جا به حکم ظاهری رسید به ظاهر عمل می شود. کسی که گوید: جعل حکم نداریم و فقط طریقت داریم یعنی قانونگذار فرموده من طبق حرف عادل حکم جعل می کنم. به تعبیر عرفی خداوند حکیم با هر تغییری حکم جعل نمی کند بلکه فرموده یک سری احکام واقعی داریم و بازار مسلمین و شهادت عادل و خبر واحد این ها طرق رسیدن به واقع اند و اگر به واقع رسانند می شود منجز و اگر به واقع نرسانند می شوند عذر و به تعبیر آقایان می شود معذر. مرحوم صدر می فرمایند: هر چه مبناهای شما در طرق و امارات باشد ولی این را نمی توانید انکار کنید که این حکم ظاهری حقیقتاً حکم نیست، این شخصیت حقوقی بنام حکم ندارد. (چون حکم چیزی است که ناشی از انشاء مولی می شود و اصلش هم نشأت از مصلحت و مفسده در متعلق می گیرد ولی این حکم ظاهری هیچ شخصیت مستقلی ندارد) بلکه این به تعبیری سپر امنیتی است و برای محافظت از حکم واقعی آمده است؛ این که شارع فرموده صدق العادل این که موضوعیت ندارد چون ممکن است عادل دروغ بگوید یا عادل حکم خدا را نداند و لذا این صدق العادل برای محافظت بر حکم واقعی می باشد. شارع می بیند احکامی دارد و سپس می بیند عادل 60 یا 70 درصد به واقع می رساند و یک جایی خبر واحد را قرار داده است و یک جایی ذوالید را قرار داده است این ها همه برای محافظت از حکم واقعی است و الا حکم ظاهری حقیقتاً حکم نیست حتی بر مبناهای کسانی که گویند جعل حکم است چون آنها هم گویند حقیقت حکم را ندارد صورت حکم را دارد و برای محافظت از حکم واقعی آمده است این مثل احتیاط است که در احتیاط و وجوب احتیاط و وجوب نفسی است ولی در خود وجوب نفسی طریقی و غیر طریقی داریم یعنی از باب واجب مقدمی واجب نشده است و لکن از نظر فنی وجوب احتیاط هیچ چیز نیست و به آن وجوب طریقی گویند؛ به این معنا که اگر از این راه بروی مقصود مولی حاصل می شود و اصل هم مقصود مولی است لذا هر دقیقه ای که مقصود مولی روشن شد احتیاط ارزش خود را از دست می دهد. در این جا حکم ظاهری طریقی به واقع است ولو در ضمنش مولی دستوری داده است ولی دستورش باز طریقی است؛ حال مرحوم صدر به متوهم گوید: مخالفت این حکم ظاهری معصیت نیست چون اگر مطابق واقع بوده خوب مکلف معصیت کرده است و اگر مخالف واقع بود که فرض ما این است که مکلف معصیتی نکرده است بلکه تجری کرده است. چون چیزی را بنام حکم واقعی معصیت نکرده است.

ما خود را درگیر کلام مرحوم صدر نکردیم ولی این به معنای تأیید نیست. هر چند از لحاظ فن تألیف امروزه گویند اگر باحثی کلام کسی را نقل کرد و در عین این که در مقام ایراد بود کلام را رد نکرد این معنایش تأیید است. که بگوئیم حکم ظاهری صورت حکم است و وراثتی ندارد آن هم بر طبق همه ی مبانی این را قبول نداریم ولی جایش این جا نیست و در بحث امارات باید بررسی کنیم که شارع در طرق امارات چه کرده است آیا طریقی جدیدی آورده اند یا طریقی عقلاء را امضاء کرده اند در آن جا بحث می کنیم.

#### نتیجه

بالاخره تصویر تجری در امارات کار مشکلی نیست.

اشکال: طبق توهم ما در قطع هم حکم به متابعت داریم ولو قطع به خلاف، این شخصی که قاطع بوده است حکم به متابعت را

زیر پا گذاشته است؛ لذا در قطع هم باید گفت معصیت کرده است نه تجری .

جواب: اشکال این است که آقایان در قطع گویند هیچ چیز مجعول نیست ولی در امارات گویند شارع جعل کرده است و لذا امارات ظن اند و لذا در امارات جعل کرده اند ، حالا جعل طریقت دارد و کاشفیت که مرحوم آخوند و مرحوم مجلسی و مرحوم ناینی و مرحوم خوئی فرمودند: یا جعل حکم ظاهری مماثل واقع یا مخالف واقع که دیگران گویند ولی هیچ کس در قطع نمی گوید ما جعل داریم چون در قطع گویند شارع جعلی ندارد و آن حکم عقل هم که مبنی بر وجوب متابعت در قطع است این حکم عقلی کاشف از حکم شرعی نیست و قانون ملازمه این جا نمی آید. در بحث اجزاء می گفتند اگر کسی مخالفت اماره کند بعد کشف خلاف شود نمی خواهد قضا کند ولی اگر مخالفت قطع کند باید قضا کند که این مطابق قاعده است اما می گویند اگر کسی موافقت قطع کرد و بعد قطع خلاف در آمد گویند باید قضا کند چون شارع در قطع جعلی ندارد و لذا طبق توهّم، قطع وارد دائره نمی شود چون در مورد قطع شارع جعلی ندارد.

این تمام کلام در مورد گفتار اول (تجری و اقسامش) بود.

## گفتار دوم

مطلب اول: محل نزاع چیست؟

مطلب دیگر این که مسأله تجری چند گونه تقریب شده است و لذا باید دید دقیقا چگونه باید تجری را تقریب کنیم.

مطلب دیگر این که بحث تجری یک بحث کلامی است یا اصولی یا فقهی است؟

این بحث مبنای مباحث آینده است و لذا باید با دقت بررسی شود.

اول بررسی کنیم و ببینیم چه چیزی محل نزاع نیست. این ما را زودتر به فهم محل نزاع می رساند.

دو تا نکته بیان می کنیم:

1. تجری و انقیاد قطعاً حکایت از خبث سریره یا حسن سریره انسان نسبت به مولی می کند؛ لذا این نمی تواند محل نزاع باشد.

2. محل نزاع یک امر روشن نیست چون مسأله تدریجاً وارد فهم اصول شده است. قرار قبلی نبوده است که مثلاً علماء بفرمایند

می خواهیم این مساله را روشن کنیم و جوانبش را بیان کنند؛ لذا محل نزاع خیلی مخشوش است.

نظر چند تا از فقهاء که نسبت به بقیه جامع تر است را بررسی می کنیم.

کلام مرحوم شیخ عبد الکریم:

ایشان مطلب را خیلی خوب بیان کرده اند. ایشان در درالاصول (البته گاهی هم در الفوائد چاپ شده است) فرموده اند: محل

نزاع سه تا بیان دارد؛ بعبارت دیگر سه مساله محل نزاع است:

یک مساله یا یک تقریب برای نزاع این است که آیا متجری مستحق عقاب است یا نه؟ (البته قبل از شیخ عبدالکریم این مطلب را

مرحوم آخوند بیان کردند و لذا این فکر از آنجا به شیخ عبد الکریم منتقل شده است) طبق این مورد مساله کلامی است چون

استحقاق عقاب و ثواب کلامی است و اصلاً طبق این دنبال حکم شرعی نیست.

دوم این که بگوئیم اگر کسی عمل مقطوع الحرمة را انجام داد این عمل قبیح است یا نه؟ می دانیم شرب آب قبیح نیست ولی

شرب آبی که توهّم شده شراب است قبیح است یا نه؟ طبق این مساله می شود اصولی چون بعد گوئیم مثلاً شرب ماء مقطوع

الحرمة قبیح عقلاً وکل قبیح عقلاً حرام شرعاً پس شرب آب حرام شرعاً. (خاصیت مساله اصولی این بود که یک قانون کلی باشد

که از آن استنباط حکم شرعی شود)

سوم هم این که بگوئیم همانطور که شرب خمر حرام است ، شرب آبی که توهّم شده خمر است حرام است یا نه؟ طبق این مساله

فقهی است چون مستقیم از حکم شرعی بحث شده است و بحث ملازمه نیست.

الحمد لله رب العالمین